

جنگ های سه گانه حضرت علی (علیه السلام)

<?xml encoding="UTF-8?">



چکیده

این مقاله، به تحلیل و بررسی کلی علل جنگ های سه گانه حضرت علی علیه السلام با مسلمانان می پردازد. در این مقاله، به اثبات می رسد که جنگ های سه گانه داخلی در حکومت نوپای علوی، علی رغم میل باطنی حضرت، بر ایشان تحمیل شد. در تحلیل جنگ اول (جمل)، به سه عامل (داعیه حکومت و عدم تحمل عدل علوی توسط طلحه و زبیر و بهانه خون خواهی عثمان از سوی عایشه) اشاره می شود و حقانیت و مشروعیت جبهه امام علیه السلام به اتکا به روایات، عنوان «یاغی» و «محارب»، کوشش های حضرت در متارکه جنگ نشان داده می شود. در تحلیل جنگ دوم و سوم (صفین و نهروان) اشاره می شود که با وجود نافرمانی معاویه و سرکشی و شورش خوارج، حضرت با راهکارهای گوناگون کوشید شعله جنگ را خاموش کند، اما حضرت به مقصود خویش نرسید و آن دو جنگ بر ایشان تحمیل شد.

مقدمه

جنگ و کشتار در آیین مقدّس اسلام تنها برای دفاع از خود و آیین الهی و به عنوان آخرین راه کار ممکن مشروع شمرده شده و اصل ریختن خون انسانی با قطع نظر از قید مزبور، مذموم و مورد نهی قرار گرفته است. امام علی علیه السلام آن را از بدترین رسوم آیین جاهلیت برمی شمارد: «أنتم معشر العرب علی شرّ دین... تسفکون

دماکم» (1)

حضرت در منشور معروف حکومتی خویش به مالک اشتر، وی را از هرگونه خون ریزی و بنیان نهادن حکومت بر جنگ و جدال، به شدت نهی می کند: «ایاک و الدماء و سفکها بغیر حلّها...» «و لا تقوین سلطانک بسفک دم

حرام» (2)

از منظر دینی و سیاسی امام علیه السلام، جنگ و جهاد نه ذاتی و قاعده، که امری عرضی و اضطراری است. حضرت همین نگاه به جنگ را به شخص پیامبراکرم صلی الله علیه و آله نسبت می دهد؛ می فرماید: پیامبر صلی الله علیه و آله مانند طبیبی سیّار بود که نخست مرهم و داروهای عادی را برای درمان زخم و مریض خود به کار می بست و در صورت نیاز و ضرورت، به داغ کردن محل زخم می پرداخت. (3)

نگاه عرضی به جنگ در مکتب علوی منحصر به عرصه های صلح و پیش از جنگ نمی شود، بلکه در مرحله جنگ و میدان کارزار نیز حضرت به این اصل خویش ملتزم بود؛ چنان که در جنگ صفّین، وقتی برخی از یاران حضرت به سبّ معاویه پرداختند، حضرت به آنان سفارش نمود که به جای دشنام، از خداوند پاس داری خون دو طرف متخاصم و رویش صلح را طلب کنند. (4)

حال این سؤال مطرح می شود که چه عاملی موجب شد حضرت از این قاعده دست بردارد و در دوره کوتاه پنج ساله حکومت خویش، در سه جنگ، نه با کفار و مشرکان، بلکه با مسلمانان به نبرد بپردازد؟ آیا حضرت برای این جنگ ها دلایل کافی داشت؟ به دیگر سخن، مشروعیت و حقّانیت موضع امام علیه السلام را چگونه می توان اثبات کرد؟ شیعیان به دلیل پذیرش عصمت ائمه، همه مواضع آنان را حق و مشروع می دانند، اما بعضی از صحابه در خود عصر امام علیه السلام در حقّانیت موضع امام علیه السلام تردید کردند و از شرکت در جنگ ها به نفع هریک از طرفین امتناع می ورزیدند که در تاریخ، از آنان به «قاعِدین» نام برده می شود. (5) شاید امروزه تشکیکات قاعِدین دوباره مطرح شود. در ادامه، به اجمال، به بررسی عوامل شروع جنگ و اثبات مشروعیت موضع امام علیه السلام می پردازیم:

جنگ اول: جنگ جمل (جهاد با ناکثان)

اولین جنگ حضرت با گروهی از پیمان شکنان به رهبری طلحه و زبیر و عایشه اتفاق افتاد که در تاریخ، به دلیل نقض پیمانشان، از آنان به «ناکثین» تعبیر می شود. طلحه و زبیر پس از خروج از مرکز خلافت حضرت و شکستن بیعت خود، با همراهی و تشویق عایشه اولین جنگ را بر حضرت تحمیل کردند. جنگ جمل در منطقه ای نزدیک بصره در سال 36 ق اتفاق افتاد که در مدت یک روز با کشته شدن ده هزار تن و به روایت دیگر، سیزده تا بیست هزار تن از جبهه ناکثین و با شهادت تنها ده نفر از جبهه امام علیه السلام با پیروزی حضرت به پایان رسید. (6)

عوامل شروع جنگ نیم نگاهی به وضعیت و مواضع برپاکنندگان جنگ پیش از آغاز خلافت حضرت و پس از آن، ما را به انگیزه ها و علل شروع جنگ آشنا می کند:

1. داعیه خلافت و ریاست طلحه و زبیر:

طلحه و زبیر، از محرّکان اصلی جنگ، از اصحاب معروف پیامبر بودند که در جنگ های آن حضرت حضور گسترده و

مؤثری داشتند. آنان از شخصیت های سیاسی و اجتماعی آن دوران به شمار می آمدند. آن دو در کنار دیگر رقیبان، به حکومت و خلافت پس از پیامبر صلی الله علیه و آله طمع داشتند. امام علیه السلام خود به این نیت قلبی آنان متفطن بود. (7) آن دو با وجود سه خلیفه پیشین نتوانستند به هدف دیرینه خودشان دست یازند. پس از قتل عثمان، مجدداً به خلافت طمع ورزیدند، اما با انتخاب حضرت از سوی مردم، امید آنان به یأس تبدیل شد. در عین حال، انتظار داشتند به دلیل موقعیت اجتماعی و سابقه جهادی آنان در جنگ های پیامبر، در حکومت امام علیه السلام دارای مقام و منصبی باشند، اما حضرت بنا به علی، حکومت درخواستی آنان یعنی حکمرانی شام برای زبیر و عراق برای طلحه را رد کرد (8) و در امور حکومت با آنان مشاوری نکرد. این امر برای آنان بسیار گران آمد، به نحوی که به صراحت، از عدم مشاوری حضرت در امر حکومت با ایشان انتقاد کردند. (9) دو عامل مزبور (محرومیت از اصل خلافت و عدم مشارکت در حکومت) نقش بسزایی در ایجاد روحیه مخالفت و تقابل با امام علیه السلام در آن دو داشتند.

الف. **عدم تحمّل عدل علوی:** با شروع حکومت علوی، حضرت تمامی امتیازات دولتی اشخاص معروف از جمله طلحه و زبیر را از بیت المال لغو کرد و سهم آنان مانند بقیه افراد عادی جامعه شد. طلحه و زبیر به این عدل حضرت و برابری حقوق آنان با حقوق یک شهروند عادی اعتراض کردند. (10) این عوامل موجب شد که طلحه و زبیر نتوانند حکومت عدل علوی را تحمّل کنند و برای دست یافتن به آمال و آرزوی های خود، بیعت حضرت را نقض کردند و برای تشویق عایشه برای مقابله با حکومت علوی به سوی مکه شتافتند. (11)

ب. **عایشه و خون خواهی عثمان:** طلحه و زبیر برای رسیدن به آمال دیرینه خود در مکه، در مقام توطئه و براندازی حکومت علوی برآمدند و برای اجرای نقشه خود، به دنبال پیدا کردن یک مقام و شخصیت مقبول و مورد احترام میان مردم بودند تا از طریق آن، مردم را با بهانه قراردادن خون خواهی عثمان، علیه حکومت حضرت تحریک کنند. آنان بهترین فرد را عایشه، همسر پیامبر، یافتند؛ چرا که وی علاوه بر مقام و منزلت خاص، از دیرباز با حضرت روابط کینه توزانه ای داشت. (12)

مهم ترین عاملی که مردم عادی و جاهل را در جنگ با امام علیه السلام توجیه می کرد، ادعای خون خواهی از خلیفه مقتول (عثمان) و تحویل قاتلان وی بود که از سوی شخصیت های مقبول مردم مثل عایشه و طلحه و زبیر، مطرح می شد. مردم ناآگاه تحت تأثیر احساسات خود، به جنگ با حضرت مبادرت ورزیدند. (13)

ج. **تصرف بصره:** کوشش های طلحه و زبیر به بار نشست و با آماده سازی لشکری انبوه و همراهی عایشه، اولین جنگ به حکومت نوپای علوی تحمیل گردید. آنان نخست با حيله و توطئه، شهر بصره را به تصرف خود درآورده، تعدادی از مأموران حضرت را به شهادت رساندند و بدین سان، شعله جنگ را روشن کردند.

آرای اهل تسنّن در مشروعیت جنگ جمل در این که جهاد امام علیه السلام با ناکثان در جنگ جمل، جهاد حق و مشروع بوده، در مذهب تشیع مسلّم است و تردیدی در آن نیست. اما بعضی اهل تسنّن از همان آغاز جنگ، در مشروعیت آن تردید و تشکیک کردند که بدان اشاره می شود:

تخطئه و بخشودن هر دو: سعدبن ابی وقاص و بعضی از معتزله بر این باورند که هر دو جبهه، اعم از جبهه امام علیه السلام و جبهه ناکثان، در جنگ با یکدیگر به خطا رفته اند. اما امید به بخشش و شمول رحمت الهی بر هر دو گروه متخاصم هست.

2. تخطئه هر دو و اختصاص بخشش به صحابه:

این قول مانند قول پیشین، قایل به خطای هر دو گروه متخاصم است، اما بخشش و رحمت الهی را اختصاص به صحابه از هر دو جبهه داده، غیر صحابه را مستوجب کیفر اخروی می داند.

3. توقّف:

گروهی از «حشویه» از هرگونه اظهارنظر و موضع له یا علیه صحابه حاضر در جنگ از هر دو گروه به شدت امتناع کرده، معتقدند در این باره باید سکوت اختیار کرد.

4. حقّانیت هر دو گروه:

فرقه دیگر از اهل تسنّن قایل به حقّانیت هر دو جبهه شدند؛ چرا که به زعم این قول هر دو گروه متخاصم دارای استدلال و حجّت و عذر شرعی برای جنگ با دیگری بودند؛ زیرا آنان هر کدامشان به مقتضای اجتهاد خود، درباره قتل عثمان و تحویل قاتلان او عمل کردند. حضرت علی علیه السلام قتل یک شخص (عثمان) توسط گروهی را موجب قصاص نمی دانست، اما اجتهاد سران ناکثان برخلاف آن بود. شیخ مفید این رأی را به جمع کثیری از اهل سنّت معاصر خود نسبت می دهد که وی به احتجاج با آنان پرداخته است.

5. حقّانیت یک گروه مجهول:

برخی دیگر از معتزله مانند واصل بن عطا و عمرو بن عبید معتقد به حقّانیت یک گروه متخاصم هستند، اما در مقام اثبات، از تحقیق آن اظهار عجز و ناتوانی می کنند.

6. استثنای سه تن از ضلالت:

گروه دیگر از معتزله مانند اسکافی، خیّاط و جبّایی ضمن اذعان به حق بودن جبهه امام علیه السلام و حکم به

ضلالت جبهه متقابل، سه شخصیت گرداننده جنگ (طلحه، زبیر و عایشه) را از حکم ضلالت و گم راهی استثنا می کنند که در آخرت نیز هیچ عقابی متوجه آنان نخواهد بود. (14)

اثبات موضع امامیه

اثبات حقانیت جبهه امام علیه السلام پس از آشنایی با آراء مختلف اهل تسنن، در این جا به اثبات موضع امامیه (حقانیت جبهه حضرت و باطل بودن جبهه مخالف) اشاره می شود:

1. روایات پیامبر:

یکی از ملاک های تفکیک حق از باطل تعیین جبهه حق از سوی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ، امین وحی الهی است که از سوی همه مسلمانان به عنوان حجت و دلیل معتبر پذیرفته شده است. با نگاهی به تاریخ، شاهد روایات متعددی از پیامبر صلی الله علیه و آله از طریق اهل تسنن و تشیع در رابطه با حق بودن حضرت هستیم. بعضی روایات به صورت مطلق، بر حق بودن حضرت دلالت می کند؛ مانند روایت ذیل که از طریق عامه و خاصه نقل شده است: «**عَلَىٰ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ اللَّهُمَّ ادرِ الْحَقَّ مَعَ عَلِيٍّ حَيْثُمَا دَارَ.**» (15) در این روایت، به تساوی حضرت با حق در تمام لحظات تأکید شده است.

در روایت دیگری، پیامبر از خداوند می خواهد که دوستان امام علیه السلام را دوست بدارد و دشمنانش را دشمن، و کمک کنندگانش را یاری دهد و عنایت و توجه خود را از کسانی که دست از یاری وی برمی دارند قطع کند: «**اللَّهُمَّ وَالِ مِنَ الْوَالِهِ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ انصِرْ مَنْ نصره وَ اخذلْ مَنْ خذله.**» (16)

در روایات متعدد دیگری، رضایت حضرت علی علیه السلام رضایت پیامبر و اذیتش اذیت پیامبر توصیف شده است. (17)

قسم دوم از روایات پیامبر صلی الله علیه و آله در خصوص جنگ و قتال با حضرت است که از روایات پیشین خاص تر و شفاف تر است. روایات فراوانی از پیامبر گزارش شده که در آن ها جنگ با حضرت علی علیه السلام جنگ با خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله توصیف شده است. «**حَرْبُكَ يَا عَلِيُّ حَرْبُ اللَّهِ وَ سَلْمُ عَلِيٍّ سَلْمُ اللَّهِ؛** «حَرْبُكَ يَا عَلِيٍّ، حَرْبِي وَ سَلْمُكَ يَا عَلِيٍّ سَلْمِي.» (18)

پیامبر صلی الله علیه و آله در روایتی جنگ کنندگان با حضرت علی علیه السلام پس از وفات خود را از اصحاب آتش شمرده است. (19)

از روایات خاص و شفاف پیش گویانه پیامبر، روایت مربوط به جهادهای سه گانه حضرت علی علیه السلام با به ظاهر مسلمانان و تعیین نام های آنان به اسامی «ناکثان»، «قاسطان» و «مارقان» است که جای هیچ گونه شبهه

در حق بودن جبهه امام علیه السلام و باطل بودن دشمنان وی باقی نمی گذارد.

«یا علی، ستقاتلک الفئة الباغية و انت علی الحق فمن ینصرک یومئذ فلیس منی.» (20)

پیامبر در روایتی خطاب به امّ سلمه، همسر خویش، اسامی مخالفان و جنگ کنندگان با حضرت را چنین معرفی می کند:

«یا امّ سلمة، هذا (علی) والله، قاتل القاسطین و الناکثین و المارقین بعدی.» (21)

در روایت دیگری، پیامبر خصوصیات بیش تری از اسامی مزبور ارائه می دهد و در پاسخ سؤال امّ سلمه، که این سه گروه مخالف کیستند، فرمود: «ناکثان» کسانی هستند که در مدینه با حضرت بیعت می کنند، اما در بصره آن را می شکنند، «قاسطان» معاویه و اصحابش در شام هستند. اما «مارقان» اصحاب نهروان هستند. (22) روایاتی به این مضمون از صحابه معتبر و بزرگ دیگری مانند عمار یاسر و ابویوب انصاری گزارش شده اند که تفصیل آن را باید در جای خود پی گرفت. (23)

2. عنوان «یاغی» و «محارب»:

دومین دلیل بر مشروعیت جهادهای امام علیه السلام صدق عنوان «یاغی» و «محارب» به هر سه گروه مخالف و جنگ طلب است؛ زیرا حکومت حضرت با بیعت مردم تشکیل شد و یک حکومت کاملاً الهی و مردمی بود و هرگونه مخالفت و برافراشتن پرچم سرکشی و عناد و خارج شدن از اطاعت آن عنوان «یاغی» و «محارب» خواهد داشت.

صدق عنوان «یاغی» و «محارب» بر ناکثان روشن است؛ چرا که آنان با نقض بیعت خود و تشکیل گروه های مخالف مسلح و تسخیر شهر بصره و کشتن مأموران حکومتی حضرت، عملاً راه بغی و طغیان و جنگ با حکومت مشروع وقت را پیش گرفتند. (24) اما صدق عنوان «بغی» و «محارب» در دو گروه دیگر در ادامه بحث ثابت خواهد شد.

3. تأخیر جنگ و اتمام حجّت:

شاید کسی که اهل تاریخ نباشد، چنین توهم کند که حضرت با مشاهده طغیان و شورش ناکثان، فوراً جهاد و جنگ با آنان را آغاز کرد و در یک فرصت مناسب، دست به کشتار آنان زد. اما صفحات تاریخ خلاف آن را گواهی می دهند.

مطابق گزارش های موثق تاریخی، حضرت می کوشید با استفاده از راهکارهای گوناگون پیمان شکنان و شورشیان را وادار به ترک سرکشی و تسلیم کند. از این رو، پیک های متعددی مثل ابن عباس را به سوی عایشه، طلحه و زبیر گسیل داشت تا با اندرز و یادآوری پیش بینی های پیامبر صلی الله علیه و آله، آنان را از جنگ منصرف سازد. (25)

حضرت پس از یأس از موفقیت پیک ها، خود شخصا به لشکر دشمن رفت و به مذاکره با طلحه و زبیر پرداخت که تنها رهاورد آن برگشت زبیر از میدان کارزار بود. (26) اما بقیه لشکر در عزم خود راسخ ماندند. با وجود این، حضرت دست به حمله نزد و سه روز برای جبهه مقابل مهلت تعیین کرد، اما دشمن بر جنگ خود مصمم بود، به گونه ای که چندبار به لشکر حضرت هجوم برد. حضرت باز هم دستور حمله صادر نکرد، تا آن جا که حتی مورد اعتراض فرماندهان خود مانند ابن عباس قرار گرفت. (27) امام علیه السلام به عنوان آخرین روزنه برای ترک جنگ، به یکی از اصحابش قرآنی داد تا از دشمن بخواهد که کتاب الهی را به عنوان داور و حکم بپذیرند. اما دشمن، حامل قرآن را به شهادت رساند. (28) بدین سان، همه روزنه های امید و نجات را بر روی خود بست.

4. اعترافات بزرگان اهل سنت:

هرچند برخی از اهل تسنن در مشروعیت جهاد حضرت با ناکثان دچار تردید و شبهه شدند، اما بزرگان دیگرشان حضرت را در جنگ هایش محق و مصیب و مخالفانش را یاغی و اهل آتش توصیف کردند که می توان به ابوحنیفه، عبدالقاهر جرجانی، ابن کثیر، ابی المعالی، ابن حجر و دیگران اشاره کرد. (29)

جنگ دوم: جنگ صفین (جهاد با قاسطان)

معاویه توسط دو خلیفه پیشین، به حاکمیت منطقه شام (سوریه) برگزیده شد و یک حکومت قدرتمند و خودمختار تشکیل داده بود. پس از قتل عثمان و گرفتن زمام خلافت توسط حضرت علی علیه السلام، معاویه انتظار داشت که آن حضرت حکم حکومت وی را در شام تأیید و امضا کند. (30) از سوی دیگر، به دلیل اعمال فاسد خود و چپاول حقوق مردم احتمال می داد که حضرت وی را از حکومت شام برکنار کند و همچنین علاوه بر آن پس از قتل عثمان، هوس خلافت در سر داشت. از این رو، برای به دست گرفتن برگ های برنده سیاسی اجتماعی حکومت، راضی به کشته شدن عثمان توسط یاران و دوستان علی علیه السلام شد و خود عمداً به یاری عثمان در شکستن حلقه محاصره وی نشتافت تا با قتل وی توسط یاران امام علیه السلام، معاویه آن حضرت را مسؤول اصلی قتل خلیفه معرفی کند.

حضرت در اوایل حکومت خود، با فرستادن نمایندگانی به سوی معاویه، از او خواست با حضرت بیعت کند و در اولین فرصت، شام را ترک کرده، به سوی حضرت بشتابد. (31) این کار برای معاویه گران تمام می شد؛ چرا که مساوی با از دست دادن حکومت چندین ساله خود بر شام بود. از سوی دیگر، نمی توانست در اولین فرصت برای حضرت جواب منفی بفرستد و بدین وسیله، سرپیچی و طغیان خود را نشان دهد؛ او در آن زمان آمادگی لازم برای جنگ با امام علیه السلام را نداشت.

معاویه دست به سیاست کاری زد و با تأخیر در پاسخ امام علیه السلام (32) و نگه داشتن نماینده حضرت

(جریر) در مدتی طولانی در شام، توانست با مذاکره با مشاوران خود مانند عمروعاص، لشکر خود را برای مقابله نظامی با حضرت آماده کند. (33)

بدین سان، با سرپیچی معاویه از حکم حضرت، جنگ در شوال سال 36 ق، یعنی چهارماه پس از پایان جنگ جمل، آغاز شد.

مشروعیت جنگ صفین

از مطالب گذشته حقانیت و مشروعیت جهاد حضرت با معاویه روشن شد، در این جا به ادله دیگری اشاره می شود:

1. روایات پیامبر:

در تحلیل مشروعیت جنگ جمل، روایات پیامبر مبنی بر حقانیت جبهه حضرت و باطل و دشمن خدا و رسول خدا بودن جبهه مقابل حضرت گذشت. علاوه بر روایات مزبور، پیامبر به صراحت و به طور خاص، درباره حکم رانی معاویه و جلوس وی بر منبر رسول خدا هشدار داده و از امت خویش خواسته بود که در این صورت، به قتل معاویه دست بزنند: «اذا رأیتم معاویه یخطب علی منبری فاقتلوه.» (34)

واضح است که با عدم صلاحیت معاویه برای تصدی مقام موعظه و تبلیغ دین، عدم صلاحیت وی بر تصدی مقام خلافت، که جانشینی پیامبر به شمار می آید، روشن تر می شود و هرگونه کوشش وی در این راه، مانند عدم واگذاری شام به امام صلی الله علیه و آله و جنگ با حضرت باطل و ظالمانه خواهد بود.

2. یاغی بودن معاویه:

دومین دلیل بر باطل بودن جبهه معاویه، طغیان و نافرمانی وی از خلیفه مشروع و مردمی است. حضرت وقتی تمامی حاکمانی را که عثمان نصب کرده بود، برکنار ساخت، همه آن ها از عزل حضرت تبعیت کردند، اما تنها معاویه بود که به بهانه خون خواهی عثمان، نه تنها مانع بیعت مردم شام برای حضرت شد، بلکه با تبلیغات و شگردهای خاص، احساسات مردم را علیه امام علیه السلام تهییج کرد.

3. شهادت عمار یاسر:

در روایات متعددی از رسول خدا، پیش بینی شده بود که عمار یاسر را گروه «باغی» در میدان نبرد به شهادت خواهند رساند: «تقتلك الفئة الباغية.» (35)

در روایت دیگری پیامبر زمان شهادت عمار را در جنگ اهل عراق و شام پیش بینی کرد که عمار در جبهه حق خواهد بود. (36)

عمار یاسر، که در جنگ جمل و صفین از یاران نزدیک امام بود، در صفین توسط لشکر معاویه به شهادت رسید. شهادت وی «گروه باغی» را مشخص کرد. با شهادت عمار و پخش خبر آن در لشکر معاویه، جبهه وی دچار تردید و اضطراب در حقانیت خود شد؛ زیرا آنان خود را مصداق حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله می یافتند.

اما معاویه دست به فریب لشکر خود زد و با این بهانه که قاتل عمار کسی است که وی را به میدان جهاد فرستاده، توانست اذهان جاهلانه و ساده لوحانه لشکر خود را توجیه کند. (37)

ولی مضحک بودن توجیه معاویه بسیار روشن است و به تعبیر امام علیه السلام در این فرض، باید پیامبراکرم صلی الله علیه و آله را نعوذ بالله قاتل حمزه تلقی کرد. (38)

معاویه و بهانه خون خواهی عثمان اما ادعای خون خواهی معاویه از خلیفه مقتول و تحویل قاتلان به وی بهانه ای بیش برای توجیه اعمال خود نبود که در تبیین آن به نکاتی اشاره می شود:

1. در زمان محاصره دارالاماره عثمان توسط مخالفان، که قریب دو ماه طول کشید، معاویه با وجود قدرت لازم، به تقاضای کمک عثمان هیچ وضعی ننهاد و بدین سان علاقه اش به قتل وی را نشان داد. (39)

2. اتهام مشارکت حضرت در قتل خلیفه از سوی معاویه ادعای کذب محض است. حضرت شخصا کوشش های بسیاری نمود تا شورشیان را از قتل خلیفه بازدارد و سعی نمود با فرستان دو فرزند خود، امام حسن و امام حسین علیهما السلام، به دارالاماره به عنوان محافظ خلیفه، از قتل وی جلوگیری کند. (40)

3. طلحه و زبیر و همچنین عایشه هر سه از محرکان مردم به شورش و مخالفت با عثمان بودند و فریاد «وای سنت پیامبر» سرمی دادند. عایشه آشکارا حکم به قتل عثمان می داد. (41)

4. اصل تقاضای تحویل قاتلان عثمان به معاویه نیز فاقد مشروعیت و اعتبار است؛ زیرا اولاً، اگر قرار بر خون خواهی و محاکمه قاتلان باشد، با وجود خلیفه مشروع الهی و مردمی و همچنین اولیای دم، نوبت به معاویه نمی رسد؛ ثانیاً، تحویل قاتلان به معاویه به نوعی رسمیت بخشیدن به حکومت وی در شام بود، در حالی که وی یک حاکم مخلوع و معزول از طرف حضرت بود که حکم یاغی پیدا کرده بود، به تعبیر خود حضرت، راه قانونی حل مسأله، نخست بیعت معاویه و اعلام تبعیت خود از حضرت بود تا سپس معاویه ادعای خود را در دادگاه مطرح کند. (42)

5. این که چرا حضرت، خود اقدام به محاکمه قاتلان عثمان نکرد، باید گفت: همان گونه که از تاریخ و نیز کلمات امام علیه السلام استفاده می شود، (43) قاتل عثمان شخص واحدی نبود، بلکه وی در جریان یک انقلاب کشته شد که در آن هزاران نفر از اهالی مدینه، بصره، کوفه و باده نشینان شرکت کرده بودند. حضرت نمی توانست در اوان حکومت نوپای خود، با چنین انسان هایی که نوعاً از افراد برجسته و صحابه و دوست داران حضرت بودند، مقابله کند و بدین سان، معاویه با مشاهده تضعیف جبهه حضرت، درصدد براندازی حکومت علوی برآید. از این روی، حضرت مصلحت حکوت خویش را بر آن دید که در انجام محاکمه قاتلان، عجلوانه و شتاب زده عمل نکند، بلکه با مرور زمان و استحکام پایه های حکومت خویش، به سروسامان دادن آن بپردازد.

سخن آخر این که معاویه با طرح قصاص قاتلان عثمان یا تحویل آنان، حضرت را بین دو محذور و مشکل قرار داد. اگر حضرت، خود به محاکمه و قصاص قاتلان می پرداخت یا آن ها را به معاویه تحویل می داد، با انبوهی از مردم و صحابه معروف رودرو می شد که حکومت نوبنیاد حضرت توانایی تقابل با آن را نداشت و اگر آن را به وقت دیگر واگذار می کرد که چنین کرد دستاویز مخالفان حضرت مانند طلحه و زبیر، عایشه و معاویه قرار می گرفت و فریاد خون خواهی خلیفه مظلوم مقتول بلند می شد و ناکثان و قاسطان می توانستند با این بهانه به مخالفت و جنگ حضرت دست زنند که چنین نیز شد. پس باید گفت: حضرت در این جریان مظلوم واقعی بود که صفحات تاریخ آن را ضبط کرده است.

جنگ سوم: جنگ نهروان (جهاد با مارقان)

در سال 38 ق و به فاصله یک سال از جنگ صفین، سومین و آخرین جهاد حضرت با گروه خوارج در منطقه «نهروان» آغاز شد. خوارج یا مارقان از مسلمانان ظاهربین، قشری و سطحی نگر و به اصطلاح خشک مقدّس و متجّر بودند که به اعمال ظاهری شریعت مانند نماز و روزه، اهتمام بیش تری می دادند، اما قدرت تحلیل گوهر دین و احکام آن و همچنین مسائل سیاسی و اجتماعی را نداشتند. شاهد آن فریب خوردن آنان از حيله معاویه در جنگ صفین در بالا بردن قرآن بر سرنیزه ها در لحظه شکست است که امام علیه السلام را تهدید کردند که باید با معاویه صلح کند، وگرنه جانش در خطر خواهد بود.

ریشه و خاستگاه تفکر مزبور در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله ضبط شده است؛ وقتی آن حضرت غنایم جنگی را تقسیم می کرد، برای تشویق مشرکان تازه مسلمان، به آنان مقداری سهم بیش تری اعطا کرد. این تقسیم حضرت مورد اعتراض حرقوص، از بنیانگذاران خوارج، قرار گرفت و پیامبر را متهم به عدم رعایت عدالت کرد. حضرت در پاسخ وی فرمود: اگر عدالت پیش من نباشد، در کجا خواهد بود؟ نکته مهم، هشدار حضرت است که فرمود: وی (حرقوص) پیروانی خواهد داشت که در امر دین تعمّق و تعصّب جاهلانه خواهند داشت. آنان از دین خارج می شوند؛ مانند خارج شدن تیر از کمان، «يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَةِ» (44)

اما ظهور خوارج به صورت یک گروه رسمی و مخالف مربوط به جنگ صفین و پذیرش حکمیت از سوی حضرت می شود که تحت اکراه و فشار خود خوارج انجام گرفت. خوارج پس از پذیرش حکمیت و صلح با معاویه، به اشتباه و گناه خویش پی بردند و براین اعتقاد شدند که حکمیت یک گناه و موجب کفر است و حکمی و حاکمی جز خدا نیست: «ان الحكم الا لله». آنان خود از گناه خویش توبه کردند و از امام علیه السلام خواستند که وی نیز از گناه خویش (پذیرش حکمیت) توبه کند و در صورت عدم توبه، گناه کار و کافر خواهد ماند. پس از پذیرش حکمیت، دو لشکر امام علیه السلام و معاویه عرصه جهاد را ترک کردند، اما گروهی از مخالفان حکمیت قریب دوازده هزار نفر از جبهه حضرت منشعب شده، در ناحیه ای به نام «حروراء» و «نخيله» مستقر شدند. (45) آنان به عنوان اعتراض، به نماز جماعت امام علیه السلام حاضر نمی شدند و با دادن شعارهای تند علیه حضرت و چه بسا تکفیر وی، مخالفت خود را اظهار می کردند. (46)

امام علیه السلام همه این اعتراضات را نادیده می انگاشت و با کرامت علوی خود، حقوق آنان را از بیت المال به

همان شکل سابق خود می پرداخت (47) و می کوشید با ملاقات خصوصی خود با سران خوارج و اعزام نمایندگان خویش به سوی آنان، به راهنمایی و هدایت آنان دست یازد. (48) حضرت در این راه به موفقیت هایی دست یافت اما جنگ و جهاد مرحله آخرین بود که در این جا به علل شروع آن و همچنین مشروعیت جهاد حضرت با چنین انسان هایی که به ظاهر اهل عبادت و زهد بودند، اشاره می شود:

علل شروع جنگ نهروان و مشروعیت آن

در تبیین علل شروع جنگ، به نکات ذیل اشاره می شود:

1. تشکیل گروه های براندازی:

در پیش ذکر شد که امام علیه السلام مدارا و تساهل با خوارج را منوط به عدم اقدام عملی و مسلحانه علیه حکومت خویش کرده بود. اما خوارج بر اظهار و تبلیغ عقیده فاسد خود و همچنین اهانت و تکفیر بر حضرت بسنده نکردند، بلکه با تشکیل گروهی مسلح و انتخاب عبدالله بن وهب به عنوان رهبر خود و بیعت با او، درصدد براندازی و یا دست کم آسیب وارد کردن بر نظام علوی برآمدند و برای پیشبرد نقشه خود در منطقه ای به نام «نهروان» قرارگاهی تشکیل داده، دست به نامه نگاری ها و دعوت از دیگر گروه ها و اشخاص همفکر در شهرهای گوناگون زدند. (49)

روشن است که هیچ حکومتی نمی تواند به مخالفان خود اجازه تشکیل گروه های براندازی و به اصطلاح «کودتا» بدهد. از این رو، خوارج با این اقدام خود، یک گام به سوی خشونت و جنگ برداشتند.

2. کشتار شیعیان و ایجاد اغتشاش:

از آن جا که خوارج، امام علیه السلام و شیعیان وی را به دلیل پذیرش حکمیت کافر می دانستند، خونشان را حلال برمی شمردند و با این نظر خود دست به قتل های متعددی زدند. آنان در این اقدامات گستاخانه خود، به زن و مرد و بچه رحم نکردند؛ چنان که عبدالله بن خباب و همسر حامله اش را سر بریدند و سه زن دیگر از قبیله «طی» را به قتل رساندند. (50)

اخبار مزبور در حالی به حضرت رسید که آن حضرت با لشکرش در راه جنگ دوم با معاویه بود. حضرت برای تحقیق از صحت و سقم اخبار مزبور و وضعیت خوارج، پیک مخصوصی به نام حارث به سوی آنان گسیل داشت

که برخلاف انتظار و آداب جنگی، که نمایندگان از مصونیت برخوردارند، خوارج سفیر حضرت را نیز به شهادت رساندند. (51)

3. عدم تحویل قاتلان:

با وجود این، حضرت باز به مدارا با خوارج پرداخت و به جای شروع جنگ، از آنان خواست فقط قاتلان مقتولان بی گناه را به حضرت تحویل دهند تا به مجازات قصاص برسند. خوارج به این حداقل درخواست حضرت واقعی ننهادند و همگی خودشان را قاتل معرفی کردند و گستاخانه تأکید نمودند که ما خون آنان و حتی شما را برای خودمان مباح می دانیم. (52)

4. احتمال حمله به مردم بی دفاع:

لشکریان حضرت، که با تجهیزات و آمادگی کامل در حال حرکت به سوی جنگ با معاویه بودند، با مشاهده این اوضاع و شنیدن اخبار قتل های زنجیره ای که شامل زن و بچه نیز می شد، نمی توانستند خانواده های خود را در کوفه، در کنار قرارگاه خوارج، گذاشته و با آرامش خاطر به جنگ با شامیان در مسافت های دور بپردازند؛ چرا که امکان این وجود داشت که خوارج از عدم حضور امام علیه السلام در کوفه و اشتغال لشکر به جنگ با معاویه، از فرصت استفاده کرده، به کوفه حمله نمایند و مردم آن را بکشند. بر این اساس، لشکر از حضرت درخواست نمود که نخست مانع خوارج را از سر راه خود بردارند تا آنان با خیال آسوده به جنگ با معاویه بپردازند. (53)

5. اصرار خوارج بر جنگ:

با وجود ارتکاب انواع قتل و راه زنی از سوی خوارج، حضرت باز می کوشید با آنان با صلح و مدارا رفتار کند و از جنگ جلوگیری کند. حضرت برای نیل به این هدف مقدّس، پیک های متعدد و معتبری مانند ابن عباس به سوی قرارگاه آنان فرستاد. (54)

حضرت برای اتمام حجت، غلام خود را به سوی خوارج فرستاد و از او خواست که از خوارج علت خروجشان را بپرسد، در حالی که او با آنان رفتار عادلانه دارد و سهمشان را از بیت المال می پردازد و به بزرگ و کوچکشان احترام می گذارد. (55)

نکته قابل تأمل جواب خوارج است که تصریح کردند اجتماعشان در آن منطقه صرفاً برای جهاد و جنگ با حضرت است و هدفی جز این ندارند. بدین سان، خوارج تمامی راه های صلح و مذاکره را بستند.

امام علیه السلام باز به این پاسخ ها قانع نشد و برای اتمام حجّت و هدایت، خود شخصا دو مرتبه به مقرّ خوارج رفته، به سخنرانی پرداخت (56) و در آخر خطبه خود، تصریح کرد که اگر بتوان یک اصل و خصلتی را پیدا کرد که عامل وحدت کلمه و ترک مخاصمه بین دو گروه گردد، بدان عمل و از جنگ امتناع خواهد کرد. (57) حاصل وعظ و سخنرانی حضرت، هدایت و نجات قریب دو هزار تن بود. (58)

با مایوس شدن حضرت از هدایت خوارج، حضرت هنگام شروع جنگ، پرچمی به دست ابویوب انصاری، صحابه معروف پیامبر صلی الله علیه و آله، داد تا هرکس در زیر آن پرچم قرار گیرد یا خود را از قرارگاه خوارج جدا کند و به کوفه یا مدائن حرکت کند، در امان خواهد ماند.

در پرتو امان علوی، قریب پنج هزار تن از لشکر خوارج منشعب شدند و بعضی به جبهه امام علیه السلام پیوستند و بعضی دیگر راه کوفه یا مدائن را پیش گرفتند. تنها یک گروه لجوج و کج فهم قریب 2800 نفر باقی ماند که از تصمیم خود مبنی بر ترک جنگ منصرف نشد. (59) بنابراین، باید گفت: جنگ نهروان یک جنگ تحمیلی برای امام علیه السلام بود و حضرت می کوشید با راهکارهای گوناگون از وارد شدن در عرصه جنگ اجتناب کند که متأسفانه تحجّر و قشری بودن اندیشه خوارج مانع آن شد.

6. روایات پیامبر:

آخرین نکته در تأیید مشروعیت حکومت امام علیه السلام، روایات متعدد پیامبراکرم صلی الله علیه و آله است. قسم اول روایات مطلق بود که جبهه حضرت را «جبهه حق» و جبهه مخالف را «جبهه باطل» و جنگ با حضرت را جنگ با خدا و رسول خدا توصیف می کرد که تفصیل آن ها گذشت. قسم دوم روایات خاصی است که با تعیین و مشخص کردن نام خوارج به عنوان «مارقان» و مکان جنگ (نهروان) بهترین دلیل بر حقانیت جبهه حضرت در این نبرد است.

در روایات متعددی پیامبراکرم صلی الله علیه و آله از مقاتله امام علیه السلام با سه گروه (ناکثین، قاسطین و مارقین) خبر داده است. امّ سلمه از مشخصات سه گروه مزبور از پیامبر پرسید و حضرت مارقین را بر اصحاب نهروان تطبیق کرد: «قُلْتُ مِنَ الْمَارِقُونَ؟ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : اصْحَابُ النَّهْرَوَانِ.» (60) از شواهد دیگر، اخبار و پیش بینی های غیبی پیامبر و امام علیه السلام درباره وضعیت نهایی خوارج است. در روایات آمده است که در میان کشته شدگان خوارج، فردی یافت می شود با دو پستان (61) (ذوالثدیه [اولی پستان عادی و دومی دست کوچک اضافی به صورت پستان.]) از دیگر اخبار غیبی امام علیه السلام خبر از شهادت نه تن از لشکر خود و فرار ده تن از لشکر مقابل است که پس از پایان جنگ، صدق هر دو خبر روشن شد. (62)

پی نوشت ها :

- 5 برای توضیح بیش تر درباره «قاعدين» و همچنين جزئیات جنگ های سه گانه ر.ک: دانش نامه امام علی علیه السلام ، ج 9
- 6 ر.ک: تاريخ طبرى، ج 4، ص 39 / الكامل فى التاريخ، ج 2، ص 346 / مروج الذهب، ج 2، ص 360
- 7 «كل واحدٍ منهما يرجو الامر له و يعطفه عليه دون صاحبه» (نهج البلاغه، خطبه 148)
- 8 شيخ مفيد، الجمل، ص 164
- 9 ر.ک: نهج البلاغه، خطبه 196
- 10 همان، خطبه 196 و نیز: شيخ طوسى، الامالى، ص 731 / محمدباقر مجلسى، بحارالانوار، ج 32، ص 30 و 9
- 11 الجمل، ص 67 / مروج الذهب، ج 2، ص 366 / الفتوح، ج 2، ص 450
- 12 تاريخ طبرى، ج 4، ص 544 / الكامل، ج 2، ص 348 / الجمل، ص 81؛ حضرت خود ياغى شدن عايشه را سستى انديشه و به جوش آمدن كينه و عداوت ديرينه او مى داند كه مانند ديگ آهنگر به جوش آمده بود. «واما فلانة فادركها رأى النساء وضغنٌ غلا فى صدرها كمرجل القين.» (نهج البلاغه، خ 156)
- 13 تاريخ طبرى، ج 4، ص 458 / الكامل فى التاريخ، ج 2، ص 312 / الامامة و السياسة، ج 1، ص 71
- 14 نقد و اقتباس از الجمل، ص 4131
- 15 كشف الغمة، ج 1، ص 143 / اعلام الورى، ج 1، ص 316 / المستدرک على الصحيحين، ج 3، ص 135/ تاريخ بغداد، ج 14، ص 321
- 16 مسند احمد بن حنبل، ج 1، ص 254 و 964 / تاريخ دمشق، ج 42، ص 207 و 208 / الارشاد، ج 1، ص 176
- 17 مسند احمد بن حنبل، ج 5، ص 405 / صحيح ابن حبان، ج 15، ص 365
- 18 الامالى، ص 149 و 146 / جامع الاخبار، ص 51 / شرح نهج البلاغه، ج 20، ص 221
- 19 الامالى، ص 364 / تفسير فرات، ص 477
- 20 تاريخ دمشق، ج 42، ص 473 / كنز العمال، ج 11، ص 613
- 21 تاريخ دمشق، ج 42، ص 470 / المناقب، ص 190 / البداية و النهاية، ج 7، ص 306 / كشف الغمة، ج 1، ص 126 / الغدير، ج 3، ص 188
- 22 الامالى، ص 464 / شيخ طوسى، الامالى، ص 425 / احتجاج، ج 1، ص 462
- 23 المستدرک على الصحيحين، ج 3، ص 150 / تاريخ دمشق، ج 42، ص 472 / شرح نهج البلاغه، ج 8، ص 21
- 24 تاريخ طبرى، ج 4، ص 462 / الكامل فى التاريخ، ج 2، ص 316 / الامامة و السياسة، ج 1، ص 83 / شرح نهج البلاغه، ج 9، ص 320
- 25 نهج البلاغه، نامه 54 و خطبه 31/ الجمل، ص 313/ الامامة و السياسة، ج 1، ص 90
- 26 مروج الذهب، ج 2، ص 371 / الامامة و السياسة، ج 1، ص 92 / تاريخ اليعقوبى، ج 2، ص 182
- 27 محمد بن جرير طبرى، تاريخ طبرى، ج 4، ص 509 / ابن كثير، الكامل فى التاريخ، ج 2، ص 350/ مروج الذهب، ج 2، ص 370
- 28 خوارزمى، المناقب، ص 186 / الفتوح، ج 2، ص 472 / ابن ابى الحديد، شرح نهج البلاغه، ج 9، ص 111
- 29 برای توضیح بیش تر ر.ک: موسوعة الامام على بن ابى طالب، ج 5، از ص 58 تا 62
- 30 نهج البلاغه، نامه 17
- 31 نهج البلاغه، نامه 75 / شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 230

- 32 تاريخ دمشق، ج 59، ص 131 / الامامة و السياسة، ج 1، ص 115 / تاريخ طبرى، ج 4، ص 443 / الكامل فى التاريخ، ج 2، ص 310
- 33 وقعة صفين، ص 34 / شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 61
- 34 وقعة صفين، ص 221 / تاريخ دمشق، ج 59، ص 157
- 35 27 تن از صحابه حديث مزبور را با تعبيرهاى متفاوت نقل کردند. ر.ك: صحيح بخارى، ج 1، ص 172 / صحيح مسلم، ج 4، ص 2235 / مسند احمد بن حنبل، ج 2، ص 654
- 36 وقعة صفين، ص 335
- 37 الكامل فى التاريخ، ج 2، ص 382 / تاريخ طبرى، ج 5، ص 41
- 38 شرح نهج البلاغه، ج 20، ص 334
- 39 تاريخ اليعقوبى، ج 2، ص 175 / تاريخ دمشق، ج 36، ص 377 / تاريخ مدينه، ج 4، ص 1289
- 40 نهج البلاغه، خطبه 30 و 240 / تاريخ مدينه، ج 4، ص 1202 / تاريخ طبرى، ج 4، ص 385 / شرح نهج البلاغه، ج 20، ص 22 و ج 9
- 41 الامامة و السياسة، ج 1، ص 53 / تاريخ اليعقوبى، ج 2، ص 175 / شيخ مفيد، الجمل، ص 147 / شرح نهج البلاغه، ج 20، ص 22 و ج 9، ص 17 و ج 3، ص 9 / الفتوح، ج 2، ص 393
- 42 نهج البلاغه، نامه 64
- 43 نهج البلاغه، خطبه 164 و نامه 9
- 44 صحيح بخارى، ج 3، ص 1321 / صحيح مسلم، ج 2، ص 774
- 45 تاريخ طبرى، ج 5، ص 63 / الكامل فى التاريخ، ج 2، ص 293 / شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 210
- 46 مروج الذهب، ج 2، ص 406 / تاريخ طبرى، ج 5، ص 73 / الكامل فى التاريخ، ج 2، ص 398
- 47 تاريخ طبرى، ج 5، ص 73 / الكامل فى التاريخ، ج 2، ص 398
- 48 نهج البلاغه، نامه 77، خ 121 / شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 275
- 49 تاريخ طبرى، ج 5، ص 74 / الكامل فى التاريخ، ج 2، ص 398
- 50 مسند احمد بن حنبل، ج 7، ص 452 / تاريخ طبرى، ج 5، ص 81 / تاريخ بغداد، ج 1، ص 205 / الكامل فى التاريخ، ج 2، ص 43
- 51 و 52 تاريخ طبرى، ج 5، ص 82 / الكامل فى التاريخ، ج 2، ص 403 / الامامة و السياسة، ج 1، ص 168
- 53 تاريخ طبرى، ج 5، ص 82 / الكامل فى التاريخ، ج 2، ص 403 / الامامة و السياسة، ج 1، ص 168
- 54 نهج البلاغه، نامه 77 / شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 310 / تاريخ طبرى، ج 5، ص 65 / الكامل فى التاريخ، ج 2، ص 393
- 55 الفتوح، ج 4، ص 261
- 56 نهج البلاغه، خطبه 121 و 127 و 177 / تاريخ طبرى، ج 5، ص 84 / الكامل فى التاريخ، ج 2، ص 404
- 57 شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 275
- 58 نهج البلاغه، خطبه 121
- 59 تاريخ طبرى، ج 5، ص 86 / الكامل فى التاريخ، ج 2، ص 405 / الامامة و السياسة، ج 1، ص 169
- 60 معانى الاخبار، ص 204

61 مسند احمد بن حنبل، ج 1، ص 191 / البداية و النهاية، ج 7، ص 294 / تاريخ بغداد، ج 7، ص 237 / صحيح مسلم، ج 2، ص 749 / تاريخ طبري، ج 5، ص 88
62 ر.ک: شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 273 / كشف الغمّة، ج 1، ص 267: نکته قابل ذکر درباره منابع، این که در نقل احادیث و گزارش های تاریخی، نگارنده از موسوعة الامام علی بن طالب، نوشته محمد ری شهری استفاده برده است.

برگرفته شده از مجله معرفت، شماره 65